

توماس مان

دکتر فاستوس

ترجمہ حسن نقرہ چمی

ویراستار: مصطفیٰ ملکیان



انتشارات نیلوفر

موجب پریشانی احوالتان نگردد و ایمن باشید که فی الحال با دست به قلم شدن و نوشتن شرح سیر و حالات یار قدیم و به ابدیت پیوسته‌ام آدریان لورکون^۱ رحمة الله علیه که اولین نوبت است به تحریر اندر می‌آید، سر آن ندارم که با نقل شمه‌ای از حالات خویش فخر فروشی کنم و خودم را در چشمان خلاق بنشانم. به یقین آن‌چه از گذر عمر یاری که دست تقدیر داغ هجران بر ناصیه‌اش کوبید و فراز و نشیبی گران بر سر راهش نهاد، روایت می‌کنم ابتر است و بی‌کم و کاست نیست. خام است و ادای حق مطلب را تفحصی بیش باید. در میان سخن از این اعجوبه موسیقی کلامی چند هم از خود و پریشانی‌نوشتنم به میان می‌آورم. این را ارجح داشتن این حقیر بر وی ملحوظ مدارید که منظور نظرم این نیست. مرا فقط این گمان که مخاطب می‌خواهد حق مطلب را بداند، به این عمل وامیدارد. البته نیکوتر آنست که در عوض مخاطب بگویم آیندگان، زیرا فی الحال اندک احتمالی بر آفتابی شدن مسوده‌ام در این شب تار و نشر آن در میان مردمان مشهود نیست، مگر به گونه‌ای معجزه‌وار حصار تهدید قاطبه اقلیم یورپ در حولمان فروریزد و ذره‌ای از اسرار بی‌کسی‌مان از پرده برون افتد. باز هم تمنا دارم خواهشم را بپذیرید و آگاه باشید که فقط جهت روشن شدن اذهانتان و مطلع شدنتان از کم و کیف حالات، این کاتب حقیر کلامی چند در بدو امر به خود اختصاص می‌دهد. آن را هم به حساب این می‌گذارم که مخاطب احیاناً مردد باشد

اهریمنی را بهایی گزاف دهم و نمیخواهم اثرش را بر روال حیاتم نفی کنم، الا این که آن را مغایر با جوهر ضمیرم یافته و دست رد بر سینه اش کوفته‌ام. قوای اهریمنی غرایز را از حیات آدمی میراند و هرگز سر آن ندارد که مرا در ارتباط با قدرتهای ناسوتی دل پرخاش دهد، مگر غرایز بشریم را به مقابله با من میکشاند و اگر بخواهند خودخواسته با من دل به مدارا دهند و الفت گزینند، شماتت شان میکند. من جور مکنونات دلم را کشیده‌ام و آنکه که بعینه دیدم عمل تعلم با روح حریت طلبی و جریان تکامل جفت نمیشود، بی معطلی آن را به کناری نهادم و خودم را فدا ساختم و تقاعد را برگزیدم. هرچند تعلم با ضمیرم عجین شده و سری از من سوانیست، باز هم از کرده خویش راضی‌ام، الا این که تردید به لحاظ وظیفه‌ای که اینک عهده دار شده‌ام از سرم دست نمیدارد و احیاناً مرا که آدمیزادی اخلاق مدارم محدودتر میسازد.

آغاز را به قلم دست یازیدم و لغتی از آن تراوید. لغتی که خفیه سخت محذورم میساخت و همانا «اعجوبه» بود و آن هم اعجازی بود که یار قدیم به رحمت حق پیوسته‌ام در موسیقی میداشت. حال این کلمه اعجوبه هرچند خوش‌آواست و اصالت دارد و در بُعد ناسوتی سالم و مخلوق آدمیزاد است، بهر همچو منی که به حق و نه بالاف و گزاف در مقامی متعالی جای دارم و هرگز تحت سیطره اعمال نفوذ لاهوتیان^۱ نبوده‌ام، نباید رعب و وحشت آفریند و به عقب راندم. چرا نباید با بصیرت و اعتماد به نفس آن را در کلام خویش بگنجانم و در عمل بیاورم؟ این است و لاغیر. منکر نمیشوم و به گمانم کسی هم تابه حال منکر نبوده که در این عالم مشعشع قوای اهریمنی و خصم عقلانیت حصه‌ای سخت دهشتناک دارند و همواره ارتباطی مشکوک و حذرآمیز میان ایشان و قوای ناسوتی دائر است. پس از این باب بود که جهد کردم این کلمه را به القابی همچون «خوش‌آوا» و «اصالت‌دار» و «سالم و آدمیزادی» مزین کنم و این دو دقیقاً با هم نمی‌آمیزند. آن زمان هم نمی‌می‌ختمند و مرا احراز این تفاوت بسی الیم بود. ای کاش

که آیا کاتبی موثق را برگزیده است یا نه. می‌خواهم اطمینان‌تان دهم که اصلح‌ترین کس در این منظوم و بیش از نیت اداء وظیفه، به لحاظ وابستگی به حق خانوادگی به وی، مکنونات قلبی‌ام مرا واداشت تا سکوت را بشکنم.

سطرهای پیش رویم را مرور میکنم و جز این چاره‌ای ندارم که نظرتان را به تشویشی محتوم و تنگی نفسی خفقان‌آور و عارض بر من، جلب کنم. و این یکتا حال و هواییست که امروز در بیست و هفتم ماه مه سنه ۱۹۴۳، سه سال پس از مرگ لورکون دارم. می‌خواهم بگویم: سه سال پس از آن که از عمیق شبی به عمیق‌ترین پیوست. در اتاق قرائت محقر و قدیم در فرایزینگ آن در ایزار^۱ نشسته‌ام تا نقل زندگینامه یار قدیم در جوار رحمت حق آرمیده بینوایم را پی بریزم. خدایش بیامرزاد. می‌گویم: این علامت هواییست که در آن، آنچه در دل نهفته است نیاز از پرده برون شدن دارد و لاجرم در جدال با وحشتی عمیق از حمل نقصان، در عمل درآمده است. من خود بشری اعتدالیم و رخصتم دهید بگویم: در عین سلامت و طبعی معقول و موزون دارم. مکتب دیده‌ام و عضوی از جماعت لاتین دانان. دستی در هنرهای مستظرفه دارم و ویولا مینوازم. طفل الهه هنر در کلمه دانشگاهیان‌ام. یکی از ادامه‌دهندگان راه هومانئیست^۲‌های آلمانی از عصر «نامه‌های مردان مشکوک»^۳‌ام. خودم را هم پای رویشلین^۴، کروتوس فون دورنهایم^۵، موتیانوس^۶ روفوس و اوبان هسه^۷ میدانم. دوست ندارم قوای

1. Freising an der Isar

۲. هومانئیست در زبان آلمانی دو معنای مختلف دارد. ۱- انسان دوست ۲- در زبان آلمانی قدیم که اینجا هم مورد نظر است، کسی که به زبان لاتین و یونانی باستان تسلط دارد.

۳. Epistolae obscurorum virorum، نامه‌هایی که هومانئیستهای آلمانی با طنزی انتقادی به زبان لاتین غلط در سال ۱۵۱۵ برای دست انداختن درس‌های آکادمیک مینوشتند. بخش این نامه‌ها در آن دوره در دانشگاه‌های وقت بسیار متداول بود.

۴. Johan Reuchlin، ۱۴۵۵-۱۵۲۲ از هومانئیستهای آلمانی و استاد زبان آلمانی.

۵. Crotus von Dornheim، ۱۴۸۰-۱۵۴۵ هومانئیست آلمانی که به یوهان یگر هم معروف است.

۶. Konrad Mutian یا Mutianus Rufus، ۱۴۷۰-۱۵۲۶ هومانئیست آلمانی و از معروف‌ترین نویسندگان نامه‌های مشکوک.

۷. Eoban Hesse، ۱۴۸۸-۱۵۴۰ شاعر آلمانی که به زبان لاتین شعر میسرود.